



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله بیست و نهم	تاریخ: ۹ اسفند ۱۳۹۱
موضوع جزئی: خاتمه بحث عدالت	مصادف با: ۱۶ ربیع الثانی ۱۴۳۴
سال سوم	جلسه: ۸۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

قول دوم: اصل بر فسق است

قول دوم در مسئله مورد بحث این است که اگر شک کردیم کسی عادل است یا فاسق، اصل بر فسق است. برای این قول هم یک دلیل بیان کرده‌اند:

دلیل قول دوم:

دلیل این قول قاعده اشتغال است به این بیان که ما علم اجمالی داریم به اینکه تکالیفی به همه انسان‌ها تعلق گرفته یعنی یقین به اشتغال ذمه‌ی مردم به یکسری از وظائف و احکام داریم به طور کلی اگر ما شک کنیم آیا از عهده این تکالیف فارغ شده‌ایم یا نه، آیا ذمه ما از این تکالیف بری شده یا نه، قاعده اشتغال اقتضاء می‌کند ذمه مشغول به این تکالیف است چون اشتغال یقینی مستدعی فراغ یقینی است (وقتی یقیناً ذمه ما مشغول شود به تکالیفی مادامی می‌توانیم از این شغل ذمه ایمن شویم و اطمینان حاصل کنیم که تکالیف انجام شود و این به اتیان به جمیع تکالیف محتمله است) در ما نحن فیه اگر شک کنیم کسی عادل است یا فاسق، چون بر اساس آن علم اجمالی یقین داریم ذمه او به تکالیف مشغول شده اگر او به تکالیفش عمل کرده باشد عادل محسوب می‌شود اگر به تکالیف عمل نکرده باشد فاسق محسوب می‌شود پس شک در فسق و عدالت در واقع یعنی شک در اتیان به تکالیفی که علم اجمالی به تعلقش داریم؛ یعنی در واقع شک داریم آن این تکالیف را عمل کرده یا نکرده و تازمانی که یقین به انجام تکالیف پیدا نکنیم می‌گوییم ذمه او مشغول است.

ما الآن در مورد این شخص مشکوک العدالة و الفسق چون شک داریم تکلیف را انجام داده یا نه، قاعده اشتغال اقتضاء می‌کند که انجام نداده و ذمه او هنوز مشغول است و هذا هو معنی الفسق. پس اصل اشتغال در فرض شک در فسق و عدالت اقتضاء می‌کند که این شخص فاسق است چون کسی که ما یقین نداریم که تکالیفش را انجام داده یا نداده، به واسطه قاعده اشتغال هنوز ذمه‌اش مشغول است بنابراین ما یقین نداریم به واجبات عمل کرده و یا از محرمات پرهیز کرده لذا این شخص فاسق است.

اینجا هم البته نظر صاحب حدائق این قول مناسب است بر اینکه عدالت را به معنای ملکه نفسانیه بدانیم؛ البته تعبیر ایشان این است که این قول یعنی اصل بر فسق بودن شخص مسلم مناسب با این قول است که عدالت را عبارت از ملکه نفسانیه

بدانیم. فی الواقع در این فرض تصویر مسئله اینگونه می‌شود: اگر ما شک کنیم این ملکه نفسانیه حاصل شده یا نشده، اصل بر عدم حصول این ملکه است تا زمانی که یقین به حصول آن پیدا کنیم.^۱

بررسی دلیل:

اینجا چند مسئله باید مورد بررسی واقع شود:

اولاً: ابتناء و تناسب این قول با تفسیر عدالت به ملکه نفسانیه محل بحث است؛ دلیلی که ذکر کرده‌اند (اصل اشتغال) شاید با تفسیر عدالت به ملکه نفسانیه اصلاً سازگار نیست چون در قاعده اشتغال نظر فقط به اعمال و وظائف و تکالیف است؛ قاعده اشتغال می‌گوید: از آنجا که تکالیف و وظائفی بر عهده مکلف ثابت شده باید اتیان به این وظائف بکند و چون ما نمی‌دانیم این شخص به وظائف خودش عمل کرده یا نه، می‌گوییم اصل این است که عمل نکرده و لذا فاسق است. این دلیل اتفاقاً با تفسیر عدالت به استقامت عملیه و فعلیه تناسب بیشتری دارد تا ملکه نفسانیه؛ ملکه نفسانیه یک وصف نفسانی است که البته منشأ برای اعمال و تکالیف است بین مفاد قاعده اشتغال در اینجا و وصف و ملکه نفسانیه، چندان تناسبی به نظر نمی‌رسد. اینکه ما شک کنیم آن حالت نفسانی پیدا شده یا نشده این چه ارتباطی دارد به شک در اتیان تکلیف یا عدم آن؟ چه بسا کسی تکالیفش را هم عمل بکند فی الجمله اما ملکه نفسانیه برای او حاصل نشده باشد. البته هر چند قابل توجیه می‌باشد و می‌توان به گونه‌ای توجیه کرد که کسی که همیشه مواظب واجبات و محرمات است و همه وظائفش را انجام می‌دهد حتماً ملکه نفسانیه در او حاصل شده ولی هیچ ملازمه‌ای نیست و ممکن است کسی همه واجبات را انجام و محرمات را ترک کند ولی آن ملکه حاصل نشود.

در هر صورت اینکه ما این قول را مبتنی کنیم بر تفسیر عدالت به ملکه نفسانیه یا حداقل بگوییم این قول مناسب‌تر است با تفسیر عدالت به ملکه نفسانیه، قابل قبول نیست بلکه دلیل این قول با تفسیر عدالت به اسقامت عملی انسب است.

ثانیاً: حال فرض کنیم مقتضای قاعده اشتغال این است که اصل بر فسق است این قاعده با بعضی روایات که دال بر حسن ظن به مؤمن و حمل افعال و کارهای او بر صحت است سازگاری ندارد؛ اگر کسی مسلمان باشد قاعده‌تاً از باب اینکه متدین به دین اسلام است و قواعد و قوانین این دین را پذیرفته به احکام و تکالیف و قوانین شرعی پای بند می‌باشد. بنابراین ظاهر حال مسلم یا هر متدین به هر دینی این است که در چهار چوب آن دین زندگی می‌کند مثلاً وقتی از سوق المسلمین گوشت خریداری می‌کنید آیا احتمال اینکه کسی شرایط ذبح شرعی را رعایت نکرده باشد، نیست؟ این احتمال وجود دارد ولی همه را مذکی می‌دانید به اعتبار اینکه این در بازار مسلمین است این برای این است که ظاهر حال مسلمین این است که به این احکام پای بند بوده مگر اینکه انسان اماره بر خلاف داشته باشد یعنی نوعاً ببیند که مردم عمل نمی‌کنند ولی به حسب ظاهر حال مسلمین و این روایات که بالاخره باید به مسلمین و مؤمنین حسن ظن داشت و انسان باید حکم کند که اینها به تکالیف و وظائف خود عمل می‌کنند؛ این ظاهر بر آن اصل مقدم است یعنی بر فرض قاعده اشتغال چنین نتیجه‌ای داشته باشد این ظاهر را هم داریم و روایات مؤید آن را هم داریم لذا ظاهر حال او به واسطه آن روایات و تأیید به آن روایات مقدم می‌شود بر آن

۱. الحدائق الناظرة، ج ۱۰، ص ۲۴.

اصل لذا ما نمی‌توانیم اصل را بر فسق بگذاریم البته اگر کسی عدالت را به ملکه نفسانیه تفسیر کند حساب او جداست ما در جمع بندی بحث خواهیم گفت که اگر کسی بگوید عدالت عبارت است از ملکه نفسانیه یعنی در واقع در شک در عدالت و فسق دارد شک می‌کند آیا آن ملکه حاصل شده یا نشده آنجا دیگر به ظاهر حال و امثال آن نمی‌توان استناد کرد.

ثالثاً: بر فرض که در این مورد یقین به ملکه نفسانیه‌ای که موجب اتیان به واجبات و ترک محرمات است حاصل نشود یا یقین به استقامت عملیه ایجاد نشود نهایتش این است که این شخص نه فاسق است نه عادل یعنی نمی‌توانیم اصل را بر فسق او بگذاریم. در مورد ملکه نفسانیه این گونه نیست که اگر ما یقین به حصول ملکه پیدا نکردیم نتیجه بگیریم پس او فاسق است فرض کنید کسی به تازگی بالغ شده ولی هنوز زمانی کافی سپری نشده تا ملکه در او پیدا شود و همچنین به حسب واقع هم تا این ملکه حاصل شود بالاخره یک زمانی سپری می‌شود؛ اینجا ما نمی‌توانیم بگوییم این شخص عادل است چون شک داریم که آیا این ملکه در او حاصل شده یا نهاصل این است که ملکه برای او حاصل نشده پس عادل نیست. حال که اصل عدم حصول ملکه است، آیا اصل فسق است؟ آیا اگر به حصول ملکه یقین پیدا نکردیم این بدین معناست که اصل بر فسق اوست؟ خیر چون هیچ نشانه‌ای از فسق او هم دیده نشده و فرض این است که ما یک فسق ظاهری از او ندیدیم ولو به حسب واقع ممکن است مرتکب کبیره شده باشد اما ما ندیده‌ایم که از او کبیره صادر شده باشد؛ همین که ما از او کبیره‌ای مشاهده نکرده‌ایم این یعنی فاسق هم نیست. پس در مورد چنین شخصی نه می‌توان گفت عادل است و نه می‌توان گفت فاسق است؛ عادل نیست چون هنوز به حصول ملکه اطمینان پیدا نکرده‌ایم، فاسق نیست چون گناه ظاهری از او ندیده‌ایم. حال با این توضیح چگونه می‌شود ادعا کرد اصل فسق است.

همچنین اگر ما عدالت را تفسیر کنیم به استقامت عملیه (ما گفتیم که استقامت عملیه و فعلیه یعنی کسی که یک مدت عمل به تکالیف بکند که این حالت برایش یک طبیعت ثانویه بشود یعنی دیگر کاهلی نکند و واجباتش را ترک نکند؛ حال اگر ما شک کردیم شخصی به این حد رسیده یا نرسیده مثل همان شخص تازه بالغی که مدت زیادی از بلوغ او نگذشته شک داریم آیا استقامت عملیه برای او حاصل شده یا نشده اصل عدم حصول استقامت عملیه است اما آیا این معنایش این است که او فاسق است و می‌توان نتیجه گرفت که اصل این است که او فاسق است؟

نتیجه: لذا به نظر می‌رسد دلیل قول دوم قابل قبول نیست.

قول سوم: توقف

قول به توقف یعنی توقف در مقام عمل و توقف در مقام حکم (نه حکم کنیم این شخص عادل است و نه حکم کنیم این شخص فاسق است و عملاً هم از داخل کردن او در اموری که عدالت در آنها معتبر است، خوداری کنیم). تا زمانی یکی از حالات فسق یا عدالت او معلوم شود.

صاحب حدائق می‌گوید این قول انسب بر تفسیر عدالت به حسن ظاهر است مختار خود ایشان نیز همین است؛ می‌فرماید: کسی که عدالت را به حسن ظاهر تفسیر کند، قهراً باید توقف کند.^۱

دلیل قول سوم:

ایشان وجه این قول را نفرموده ولی چه بسا وجه آن این باشد که اگر عدالت را به حسن ظاهر دانستیم این شخص عادل نیست چون حسن ظاهر ثابت و محرز نشده فاسق هم نیست چون چیزی که موجب فسق باشد، از او دیده نشده لذا باید توقف کنیم تا فسق و عدالت او آشکار شود. این وجهی است که می‌توان ذکر کرد.

نظریه مختار:

حال باید دید که در بین این اقوال حق در مسئله کدام است آیا اصل بر عدالت است یا اصل بر فسق است و یا هیچ کدام بلکه باید توقف کنیم و نه آثار عدالت بار کنیم و نه آثار فسق تا معلوم شود این شخص عادل یا فاسق؟

به نظر ما چه عدالت را عبارت از ملکه نفسانیه بدانیم چه عبارت از استقامت عملیه و فعلیه و چه حسن ظاهر، بنابر جمیع مبانی حق آن است که نه می‌توانیم آن شخص را عادل بدانیم و نه فاسق؛ اینکه نمی‌توانیم او را عادل بدانیم چون یقین به حصول ملکه نفسانیه پیدا نکردیم همچنین برای ما استقامت عملیه و فعلیه او محرز نشده و کذلک حسن ظاهر او برای ما ثابت نیست پس ما عدالت را به هر یک از این سه معنی تفسیر کنیم بالاخره باید ملکه نفسانیه یا استقامت عملیه یا حسن ظاهر برای ما ثابت شود. وقتی ما اصلاً از این شخص هیچ اطلاعی نداریم بنابراین نمی‌توانیم بگوییم عادل است. از طرفی هم نمی‌توان گفت فاسق است چون چیزی که موجب فسق باشد از او ندیده‌ایم در روایت داشتیم «فمن لم تره بعینه یرتکب ذنباً فهو عادل» اگر این چنین است حکم به فسق او هم نمی‌توان کرد.

لذا به نظر می‌رسد نه حکم به عدالت می‌توان کرد و نه حکم به فسق علی جمیع المبانی و اینکه ما بگوییم این قول با آن مبنا مناسب است و مبتنی و متفرع بر آن مبناست یا انطباق به آن مبناست، به نظر نمی‌رسد خیلی مدخلیتی داشته باشد. البته در مورد قول اول اینکه اصل بر عدالت است می‌توان گفت که تناسب آن قول با تفسیر عدالت به مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق بیشتر است و گرنه غیر از آن جهت علی جمیع المبانی حق در مسئله این است که ما نه می‌توانیم بگوییم عادل است نه فاسق است.

تذکر اخلاقی: ظرف حکمت

روایتی است که از عیسی مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام نقل شده که می‌فرماید:

«الْقُلُوبُ مَا لَمْ تَخْرِقْهَا الشَّهَوَاتُ وَبُدَّتْ سَهَا الطَّمَعُ وَيُقْسِمُهَا النَّعِيمُ فَسَوْفَ تَكُونُ أَوْعِيَةً لِلْحِكْمَةِ»^۱

در این روایت سه شرط مهم برای آمادگی قلب نسبت به پذیرش حکمت و معرفت بیان می‌کند؛ طبق آنچه که از روایات بدست می‌آید) برای اینکه انسان به حکمت و علم حقیقی برسد دو چیز لازم است یکی ظرف پاک و تمیز باشد و دوم اینکه در این ظرف چیزی سالم را وارد کند نه داشتن ظرف خالی به تنهایی کافی است و نه داشتن اندوخته به تنهایی بدون ظرف سالم. ما هم ظرف می‌خواهیم و هم مظروف؛ هم ظرف باید سالم باشد و هم مظروف باید سالم باشد اگر یک ظرف سالمی نباشد شیر سالم داخل آن ریخته شود فاسد می‌شود اگر ظرف پاکی باشد اما چیز ناسالم داخل ریخته شود باز هم قابل استفاده نیست. استفاده وقتی است که هم ظرف سالم و تمیز باشد و هم مظروف خیلی از ما در این دو جهت مشکل داریم یک عده به کج راه

۱. تحف العقول، ص ۵۰۴ / منتخب میزان الحکمه، حدیث ۱۲۰۵۳۱۰.

می‌روند و فکر می‌کنند این ظرف به تنهایی خودش پاک باشد این دیگر معارف سرازیر می‌شود؛ درست است که درهای حکمت باز می‌شود ولی این گونه نیست که کسی گوشه‌ای بشیند و فقط دعا کند و اجتناب از گناه هم بکند و رو به مقدسی هم بیاورد ولی تلاش در جهت درس و تحصیل علم نداشته باشد، معذک عالم شود. با صرف این اعمال عبادی کسی عالم و اندیشمند نمی‌شود. درست که العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» اما اگر قرار بود به صرف این مطلب کسی عالم و اندیشمند و حکیم شود افراد بسیار می‌شدند. قلب پاک و سالم زمینه را آماده می‌کند که اگر معارف و علوم صحیح در آن ریخته شود آنگاه انسان اهل حکمت می‌شود. یک عده‌ای هم از این طرف سراغ علوم و معارف می‌روند و از آن طرف دیگر غافل می‌شوند؛ که در این صورت ببینید چه فاجعه‌ای به بار می‌آید عالمان فاسق حکایتشان این است که اصطلاحات و علوم را می‌آموزند اما اینها را در یک ظرف ناسالم می‌ریزند. تاریکی‌های قلب اگر در یک عالم دین هم باشد این به دیگران سرایت می‌کند. پس راه درست و صحیح این است که هم این قلب آماده باشد و هم آن علومی که داخل آن ریخته می‌شود سالم باشد. کسی ممکن است قلبش سالم باشد ولی پیش کسی می‌رود که کج فهم است یا عالم نیست و مطالبی را داخل ظرف قلب بریزد که نادرست است، این بدرد نمی‌خورد. پس هم ظرف تمییز و پاک لازم است و هم معلومات و علوم و معارف اصیل و مطمئن و الهی.

حضرت مسیح (ع) اینجا راجع به ظرف می‌فرماید: قلوب تا زمانی که شهوات آنها را ندریده و تا زمانی که طمع آن را آلوده نکرده و تا زمانی که نعمت‌ها او را سخت نکرده، می‌تواند ظرف برای حکمت‌ها باشد. شهوت قلب را می‌درد و پاره می‌کند و طمع قلب را آلوده می‌کند و نعمت اگر انسان توجه نداشته باشد موجب قسوت و سختی قلب می‌شود و آنگاه آمادگی برای پذیرش نخواهد داشت. لذا باید توجه داشت اگر می‌خواهیم قلوب ما مصداق «فَسَوْفَ تَكُونُ أَوْعِيَةً لِلْحِكْمَةِ» بشود، باید شهوات را کنترل و طمع قلب را آلوده نکند و نعمت‌هایی که داریم قلبمان را سخت نکند.

«والحمد لله رب العالمین»